

سبز حاصل میشود و وزلی سنگ نیرست بعضی گویند زبرد عبارت از است دیگر معنی
 با قوت ویرت پدید است که از بنا و نیکال است و آنرا یکم خوانند و نزدیک آن ساحل جزیره
 است که نام آن ابرنگ است و حالایا قوی که متعین است بگویند و آن از غایت نرمی
 آتش سالم بیرون نمی برآید و در هندی قوت سیلابی از بزرگی قیمت بیشتر و در
 اهل فرنگستان سختی و نرمی سنگ را اعتباری نیست بلکه آب را هم سنگی که
 رنگی خوب از مرغوب طبع آنهاست لعل بدانکه کان لعل فقط در بدخشانست که گفت
 ظهور آن در ذکر بدخشان گذشته و لون لعل از بهفت نوع بیرون نیست مافی صافی و بعضی
 آبش و غباری و تخمیری و عقبری و جصلی و طبیعت گرم و خشک است و اگر در مفرجات
 بکار بزندگ رویا مسخ کند و فرح بسیار آرد و بخار سده دفع کند هر که آنرا با خود
 از جمیع مرضهای مزمن محفوظ باشد و داشتن آن با خود گروه را قوت دهد و در وقت
 مجامعت اساک آرد و عزت چشم مردم پیدا کند و از دیدن خوابی شوریده باز آید
 و حلام واقع نشود و اگر بازوی کودک بدخوی بندد و دیگر بدخوشی نکند و در خواب
 در مرد قبل ازین در ملک مصر قریب گیت بهر آن سعدن مرد و الحال و اندک لایق آن
 بدست نمی آید و آنچه بوقت در میان مردم است از جانب فرنگ و کوهستان
 آمد و می آید و آن در چهار نوع است یکی بزرگ سانیانه نوحه زرد و منهای سبزه
 چهارم سلفی آسلفی قهوهی چندان ندارد و در بمانی هم چنین است و طبع او سرد و خشک است
 و قبل معتدل هرگز مرد با خود آرد از رحمت در چشم همین باشد و قوت در
 مردی از این بسیار کرده اند که هرگز مرد با خود آرد و طبع بد آن نکرده است

چشم و بیاض از علت صرع و بالذات لیا این باشد و درازی در عمر او قهشو و شب کوری و
 حکما بر آنست که زمر و با زهر هر دو است اگر کسی را زهر لابل و سم قاتل داده باشند
 هر دو انگ مر و زمانی خوشترنگه ساینده باشد پیش از آنکه زهر در او تاثیر کرده باشد بخورند
 در هر کار کنند و سمیت لعوق از مسام او بیرون رود و افعی بیدین زمر و کور شود و دیگر
 جانوران گزنده مثل مار و گزوم و غیره کسی را بگزند مقدار و اطمینان زمر و ساینده با کلاب
 در موضع زخم مالند در حال زهر را جذب کنند و نجات بخشد مر و آید با کلاب
 مر و آید اول قلیف و بجزین ولایت هر منست که مر و آید شین نخم و از نجا بدست
 آمد و تجویس قس مکان جزیره است قلیف که در نیم از آن جزیره شده و میشود
 و معاص و دیگر در تحت الزنج است قلیف مملکت است مالی آن همه مسلمان اند و
 بسیدانم نجا بدست می آید اگر چه اکثر دور و سفید است اما از یک مثال بهر سید و
 هندستان از معاصهای بگاله است فقط تا انتهای دریای عمان و حوالی مصر تا
 مر و آید نیست اگر چه در بعض جا مر و آید می بر آید رنگ سبز فام و شمی است و سفید
 آید رنگ بجمول می پیوند و چشم آنکه در نیم حال از روی آب تصدق و از مزه
 و از مزه گزنی باشد هر قدر از صدف تا سطح آب تغایع و بعد بیشتر است مر و آید از مزه
 بر طبله ظهور می رسد و صدف جانور است که گوشت او لذت سفید تخم مرغ است او نیز
 ای تخم میزند و بچه بسیار از او حاصل میشود چون پنجهاله شود و اول کل بوقت باران
 مر و آید در قطر آباد بسیار و چون آفتاب بجز آید دیگر برابر روی آب آید هر طرف
 آفتاب میگردد و او هم رو با آفتاب گردش میکند بوقت غروب بصر دریا فرود آید اول طاب

بعد از آن مرورید در شکل او با مرقا و قدیر نجد میگردد و زردی و تیرگی مرورید بحسب قضا
 مزاج اصدف است که گاهی بغیر مسعاد و بر روی آب آینه و اگر تجارت موافق جذب
 کرده مرورید آید بارشاهوار حاصل میشود اگر تجارت غلبه کرد بزرگ و تیرگی افتد اگر
 بود شمع و کاهی صورت خواهد گرفت و قیمت مرورید بدستور خواهد بود و بزرگ در پاره
 می باشد که غایبانه شمعها قیمتی مقرر نماید خالی از کذب خواهد بود چرا که بهای جوهر
 بزرگ و شکل دارد بعد از آن به بائع و مشتری پس چگونه قیاس محسوس بر غیر محسوس
 باشد و نیز بدانکه طبیعت مرورید سرد است برای قوت بصیرت و حدت نظر لائانی است
 در چشم شین آن واضح خشکی و شب کوری و خارش و نزول است همچنین با کرم
 سائیده بر بوق سیاه و سفید آید که نجاصت خود در فرج است و خوردن آن در
 تولد رطوبات صلی قوت قوی دارد و فیروزه بدانکه معدن اول اصل فیروزه از
 نیشاپور از قدیم تا اکنون فیروزه بوسحاتی و سبز فام قیمتی آید بارشاهوار حاصل میشود
 و معدن ثانی در حوالی خجند که فیروزه مادر و رجه اوسط از آن برآمده و معدن ثالث در حوالی
 کرمان نزدیک بقصبه شباوک است که فیروزه نرم از آن حاصل میشود و باندک آن
 بسبب نرمی بزرگ و فانی میشوند و چندان قیمتی ندارند و معدن الرابع نزدیک نجاش
 فیروزه آن معدن هم بسبب نرمی زود متغیر میشوند و بقای ندارند و نیز چون حاصل آن
 معدن بسیار است و بجز بدست می آید از قیمت افتاده و همچنین در حوالی قصبه هم
 بدست می آید و آن بزرگ فستقی است و الفصه فیروزه اصلی خوش رنگ سبز فام بوسحات
 عبارت از نیشاپور است اگر از سریر کاشک و کافور و نهم زمین گاه بارند البته متغیرند

لی
 ۶۵-۶

گفته اند فیروزه در خاصیت بهترین چهار است و حکمان سنگ را نهایت مبارک و نسیه
 و نام او سنگ قرمز نهاده تا فایده نگاه پادشاهی بر یکی از معبران خود غضب کردی حکما
 آن شخص را فرمودندی که فیروزه با خود نگاهدار و چشم و قهر پادشاه بر حمت و عنایت
 بدل شدی و هر که را اول وقت صبح چشم بر فیروزه افتد در آن روز هیچ مکر و بی حیا
 او نرسد و آن روز بنیادی گذرد و حکما گفتند که چون ماه نو بنیاد اول نظر بر فیروزه اندازند
 نهایت مبارک باشد و مگر بستن فیروزه موجب تراید عمر و افزایش نور بصیرت است
 است و هر که آنرا با خود دارد خوابهای پریشان نبیند و از هیچکس نترسد و پیش سلاطین
 و حکام عزیز و مکرم باشد و استعمال فیروزه در کحل لعابیت نافع است باز هر حکما
 زهر حیوانی را ببتبار لغز فکیده اند و اولاد و اموات الحیات حقیقی گفته اند کیفیت ظهور
 باز هر چه ازین روز گوزن می آید و طباطبا گفته اند هر که در هر هفته یک نوبت شش قویطاب
 زهر حیوانی بخورد بجز طبیعی رسد و مدت عمر مرضی نبیند و از امراض مزمنه شفایابد
 هر که آنرا با خود دارد در شجاعتش افزونی باشد و از چشم زخم گزند می نیاید و از هیچکس
 نترسد دشمن بر او ستولی نشود و هیچ جانوری گزند طریق خوردن آن چنانست که آن
 بر سنگی صلابه کنند با گلاب پس با بگشت بروی زبان بلع کنند که بدان رسد که این
 مضرت و باز هر زور و رون بزکوی که او را بازن نیز گویند می بر آید اگر چه این جانور در هر جا
 می باشد تا آنجا که مشک نافه منحصرا بیوی خنثی است باز هر نیز منحصرا بر بزکوی
 بزرگ شایسته نگاه که از اعظم مضافات شیراز و فارس است و او هر چه نیز بخورد بجز منحصرا
 بدلیل آنکه بجز پاره بی نیست که از میان آن خوب مخلصه نمی آید و باز هر حیوانی در رو

زمین بغیر از کوه شبانگه جای دیگر نیست مویای کالی هم در اعلا می هم از سطح خلی می چکد
 و در سخت ضبط حکام است در این چند سال پاره از دیوانان قدر از هم ریخته سنگی ظاهر
 شد پاز مویای اینها در این ایام بسیار از آن شده اما پاز هر تعلق ضبط و رطل و
 ندارد تا این نوع جانور بدست کلام صیاد افتد و پاز هر سرد شکم بزکوی نبیند
 پازنی که پاز هر در شکم است نهایت ضعیف و لاغر می باشد چنانکه گوشت او بکمال سخت
 نمیتوان خوردن و پاز هر یک پوزن است منتقال باشد نهایت قوی است اما آنچه
 دو منتقال و سه منتقال است چندان قوی ندارد و در ملک شبانگه جماعه پاز هر
 بسیارند اگر چه فرق کردن شکلت لیکن علامتی است که آنرا بر روی سنگ آبیک
 آب بسایند اگر بسایس آن سفید رنگ باشد صلت و اگر سبز باشد عمار غیر است
 اگر چه غیر شهب را بجز هر نسبت است اما بطور خواص موفور آن را در ملک جواهر
 داشته اند بدانکه در باب غیر و جوات بسیار نوشته اند چنانکه گذشت بعضی گویند
 درختی است و غیر صمغ است و برخی با عقیده اینکه در قعر دریا چشمه است بر می جوشد
 و بر روی آب می آید و غیر از آن بحصول می پیوند و قومی را مغانند که سر کین در آب
 بگردد اما اصح آنست که مومی است بر روی بحر عمان فراهم آورده بر خاطر غایب
 دانشمندان مخفی نماند که در انتهای دریای عمان در دهنه طلمات که تصدای ممالک
 همین است چند جزیره واقع شده و در شاه کاب دریا بطرف قطب شمال میل دارد
 جزیره خشکی باشد و شاه دیگر که آب را گشتن بجانب جنوبی است آنجا در جزیره
 می آید و آنجا در جزیره از هر جزیره اشجار بسیار است و کسان غسل بعد و قطرات در آن

و خان آشیانه دارند و غسل بسیار در دریای ریزه و موم بر روی آب انقاد می یابد بعد از آن
 شتر عجات قناب و انوار ابریل و باقی ستیاریگان این سنگ و بوی و خاصیت در و ظاهر شود
 و چون مد و جوار طرف جنوب آب در یار و حرکت می آرد و موج بجهت شفاع بنی آرد و قطعه
 قطعه بکنار می اندازد و جماعتی پیوسته در سواحل بهتر زمین مر میگردند نصیب خود قطعه
 می یابند و مشهور است که جماعتی را در حدود جنوب کشتی نظایات جنوبی افتاد و آخر با شکر
 عنایت الهی ایشان را از آن ورطه مهلکه بیرون کشید آنها را آنحوالی در جزیره لنگر انداختند
 تا آب بگیرند چند نفر بجایه شستن مشغول شدند و بر سنگی که بغایت بزرگ بود جامه بافتا
 گذاشتند چون رخت آنها خشک شدند دیدند که بوی عنبر نهایت مطرب و بوایستند
 استنگ که که عنبر خوش بنگ بود از عنایم گرفته با هم دیگر وصله و صلح تقسیم رسانیدند و به
 بهای خاطر خواه فروختند عالی کثیر و زری خیر است آوردند و عنبر چهار نوع است شام
 خشخاش و طبقه و سفیدی و عنبر و شماره خشخاشی و صلهای مذکور می باشند و در کل
 بی نم چهار روز بهار می اندازد یعنی سفید میشود و چنانکه گمان بر آنکه از در میان آنرا انداخته
 اند و چون بشکنند میان او نیز سفید مثل خشخاش ریزه باشد آنهم زود بهار میکند طبقه
 سنگ بر یکدیگر محکم شده و مستقی فرودترین این سه نوع است و کوبن او مثل مغز است
 که رنگ می باشد و خواص عنبر بسیار است اول سایه طبعی فی الواقع بوی بهترین بویها
 دیگر جهت رطوبت و باغ بخلاف دیگر روایح در دفع سودا و مالینه و لیا و تقویت دل و قوت
 باه و در دفع خشکی بدن و در پل و خارش بدن اندام آبی است با مرقا حل حقیق و حکما گفته
 که هر که عنبر بخورد و بگرد و چشم نمیند و در مردم غریز باشد لاچور و با آنکه عند

لاجورد اصل بغیر از کوه پخشان جایی دیگر نیست اگر چه در حوالی کاشان معدن دیگری است
 لاجورد میگویند تا سنگی که از آن معدن برمی آید سیاه می باشد و این لاجورد که در
 غرب روم و شام و عجم و هند بکار می برند بیشتر لاجورد کاشی است که آن سنگ نامی برند
 و رنگ لاجوردی و هندوستان سنگی را چون صلابه کنند بر کاسها و طبقه نقش کنند چون
 در کوره برند در حال گداختن رنگ لاجورد لطیف بر می آرد و شیشه گران جزئی
 از آن سنگ با مینا مخلوط میگذازند مینای لاجوردی که حاصل می شود و لاجورد
 که از آن سنگ میبرند بغیر از نقش عمارات و خشتهای کاشی کاربرد نمی رود و بعد از آن
 با اصل خود باز میگرد و سیاه میشود و لاجورد اصل بخشانی رنگی که از معدن بر
 می آید و ام جهان رنگت مطلقا تغییر نمیداد با این جهت پیش جوهریان لاجورد اصل
 ترین جوهرات است چرا که بصلابه و شمس و بزم و زنان و صحبت غیر جنس و غیر لون
 او متغیر نمیشود و سنگ لاجوردی که از پخشان می براید اول لاجورد نیست و صلابه
 مثل بقیه مرغ که پوست است و پوست آن سنگ نرم و سفید و چون آن را از سیاه
 پوست بیرون آورند حاجت بستن ندارد و صلابه می باید کرد و بکار بر این نوع
 لاجورد بهترین انواع است و خاصه خزانه پادشاهان نوع دوم بغلاف بیرون
 آید و بر روی رنگهای سنگ سفید می باشد و نوع دیگر لاجورد سنگی است که
 این نوع را حاجت بستن است و در خواص لاجورد آنکه هر که با خود در اواز عطشها
 همین باشد و در چشم مردم غرغری نماید و خوردن آن در دیگر گروه دفع کند و چون
 صاف سازد و در منفرحات بکار بر منقون طحال تریق سازد و دفع آرد و اگر با یک

سایده در چشم کشند امراضی که تعلق بچشم دارد و رفع کند نور بصیرت فراید مرجان
 بدانکه مرجان در طونس که شهر عظیم بلاد مغرب است و بر سوال دریا واقع شده بدست
 می آید غواصان و امها گرفته بقصر فرود میروند و مرجان را بدنها بیرون می آرند و مرجان
 طونس شاخهای بزرگ دارد و رنگین است از همه انواع بهتر و گرم هم در و کثرتی افتد و بنا
 بر شاخهای سیاه و سفید دریا میروند تا سفید خود در چو کار نمی آید سیاه را میگیرند
 و تسبیح میسازند و مرجان تراشیده درست را نزد کفار ختاسی از اعتباری تمام است و
 و مرجان تراشیده ریزه در خراسان و جیلان و سمرقند مقابل نصره است و خواص آنکه
 تعلق آن در گردن مصر و دافع اعلت و دشتن آن با خود صاحب نفس سانس
 و دافع کید و کرا عادی موجب فرید و شناسی چشم و اکتحال و در مفرجات نیز بسیار
 آن سودمند است عقیق بدانکه از سه جا حاصل میشود اول در صنعان که عظیم
 بلاد بین است ثانی در بروج که از شهرهای گهات است و در پنجاب بسیار هم می آید و ثانی
 در کلا اما آن اذنان برین حقیقتهاست و عقیق بروج اگر چه رنگ خوب دارد اما بسیار خرد
 بینی نیست که از همه خوشترنگ و خوب می باشد و خاصی که در شان عقیق گفته اند مخصوص
 است بعقیق مین که در بروج مسکون بسبب غرت و منیت نقش او در است نشانی
 حکمت و دولت نظر کردن در آن نهایت مبارک است و اندو احادیث صحیحین
 عقیق مروی است و حضرت صحابه و همین رضوان الله علیهم اجمعین بختم تمام
 که عقیق داشته میکردند و حال صلحای که در مدینه و مصر و شام بجهت تبرک با خود
 می داشتند و بلاد حبش را هر جا که بگردست هر که عقیق را با خود دارد و بر جمع صنعان

ظفر باید در پنج بلیات محفوظ ماند و هر تنگه وقت در آن عقیق همین بر زبان بگردان
 بر او آسین شود و در معجون مینوی نهایت مساک آرد و توت گروه و باه نیغزاید و
 آن مولد نشه و ندانست و بوی دمان را نافع است و بجمای و نذر از مسموم کند و زردی
 آن ببرد اگر کسی در رنگین عقیق با تو فقی را لا باسه نقش کند و در انگشت لند در دست
 دوست و دشمن مغز نینماید و منافع دیگر هم دارد ویشم بدانکه در حوالی ختن
 خانه است که آب آن با ندجان می رود سنگ یشم از آن می بر آید و سوائی آن
 رود در جانی دیگر نیست و رنگ یشم بهفت نوع است اما سفید انگوری و زیتی اردی
 اقسام بهترین است و یشم مبارک است و حکما آن را برابر جوهر در شنند و در حقا
 غرت نام دارد که امرا و بزرگان آنجا بگیری که یشم نیک دارند و چون در فن حکاکی
 ماهرند اقسام جانوران و عطرها و نهایی خوش تبرک است از آن می سازند هر کی بقدر صل
 و صلح یشم تراشیده با خود می دارند اگر تاجری یا مسافری دارد آنجا شود اگر یشم
 با او نباشد چندان نروشان است چهار ندارد و چون در حد و و ختامی صاعقه و
 بسیاری افتد و ضرر کلی از آن لاحق میشود و یشم را با خود می دارند که این سنگ
 نجاسیت خود چته وقع طاعون و برق و صاعقه بسیار نافع و سودمند است هر که
 یشم را با خود دارد از علت نقصان و بواسیر نجات یابد و بوق را و برص را تا میل کند
 نگردد و نام سرخ دارد و سنگ شاه مقصود معدن آن در حوالی قند است
 و شاه مقصود نام دیگری باعث شهرت دارد بهترین آن شبرقی شفاف است و در
 تسبیح آن را با خود اسباب دولت نموده اند چند جایی از آنکه سنگ سبز چشمه

در حوالی قند

مکان قدیم را بواسطه ملاحظه ظلم حکام اینوقت معطل داشته اند بطوری که حوالی هندوایران
 و کشمیر بسیار حاصل میشود و آنکه مانند خیارهای خورد از زمین میروید و در اقصای کشمیر
 بطرف نبت سنگهای گلان بزرگه از آن طبقه باقیست و آن سلخت بهر سه لیکن بواسطه
 ظهور شیشه های سفید که آنرا شیشه فرعون گویند از وجود اعتبار افتاده و همچنین شیشه
 ماهر آنرا شیشه عملی از شیشه آن نوع میدانند که تیره نمیشود و چون بقیه شیشه جواهر
 الفاخر و معانی در بیان معدنیات گفته شد از بعضی جبال نیز عبارت است مانند
 آنکه در ماوند در حدود طبرستان است دو آتشفشان در ارتفاع دار و بر بالای آن قطعه
 زمینی است ده گرو مسافت و آن سوزن است که در شب از آنها شعاعی چون نور
 آفتاب ظاهر میشود و بر کوهستانی آن مسافتی توان دید و روز و خانی از آن متصاعد کرد
 عوام گویند که حضرت سلیمان نبیا و علیه السلام صخره جبری را در این کوه محبوس داشته
 و از علی بن زری منقولست که من و جماعتی از شیخان علمای کوه ماوند کشیم بر قله
 آن کوه رفتیم و موضع یافتیم که دخانی کبریت از آنجا متصاعد بود و چون احتیاط کردیم سایر
 جبال و حسیب آن بغایت حقیر معین بود و بر سر آن کوه ابرستان که در رستان و ناپستان
 اصلا منکشف نشود کوه نهانند نزدیک آن بلن است در این کوه دو طلسم ساخته
 یکی بصورت گاو و یکی بهیات ماهی و از آنها آبی بیرون آید و منقسم میشود بدو قسمی
 نهانند میرود و قسمی بدین کوه تصویر در نزدیکی کرمانست چون کسی آید
 آن کوه باین دو طرف کند البته بصورت انسان قرار گیرد کوه نورغان در زمین فارس
 و در آن کوه فلانیت و آبی از آن متصاعد کرد که یکس در آن قرار باشد بعد از احتیاط در آن

آب فرو آید اگر نهر کس باشد مقدار آب چقدر که هم را کفایت کند کوه و در سطح تا
 ملا و اندلس می یابد آنجا شکانی در روی هیدریدیکه در میان آن تبری آهنین بود هرگاه
 قصد کنند که آن تبری را بگیرند غایب شود و چون دست از آن غرمت بر و از بند باز نیاید
 شود حقیقت آن حال بر کسی ظاهر نیست کوه طایمیل در میان دریای هند است
 همیشه آنجا آواز زدن و چنگ شنیدن و بی فباعل آن نبرد کوه تپت کوه است
 که چون آتش بد آن افروزند آب از زیر آن بیرون آید و آتش میزند و وقتی از
 اوقات باد شامی جهت آنجا از دیار تبت بر آن کوه بر آید و فرموده اند که هر کس
 و هر کس بسبب آن کوه هیچ آوزند و آتش زود به ساعت آب ظاهر شده آتش زود
 نشان کوه هر کس که هست در ملک شمیر و چکین بر آن کوه صعود نتواند کرد و چون
 در وقت خروج زنبوران سبز ظاهر شده میگردند اگر متقاعد نشود با آن کنند
 و اگر حیل نگردد بر یک شدید بار و از قله کوه آبی فرو می آید و بند و آن در سا
 یک وقت بغیر که در آن نبرد و مانند آن کوه می آید و آن سنگ خوانند در آن کوه
 ابو محمد است زین صاوق القبول شونده که بر بالای کوه چهار زنده و مشابه
 از یک زین سنگ و یک آب گنگ از قله آن نثاره می شود و بند و آن زین
 بسیار جایان میگویند و هر کس که در کوه است نزدیک بحد و سه پور هر روز
 عصر اول شب می میاید و صدق در حلقه است و یک میکند و آنجا آواز می
 خاطر خواهد بود پس از آن صد کس می رسد و هر کس که در آن کوه است
 تازه مختلفه از آن زبان که نیست و هر کس که در آن کوه است و هر کس که در آن کوه

در موضع یار و قلم بر پیشه است که تا پنج شش ساعت نجومی برود در آن میتوان گشت لیکن
 اگر کسی بر آن برآید خواهد که از یک تا سه و گریه و دو تا ماه ما با وجود قطع منازل نمیرسد
 راه به پایان نمی آید از قاعدهش زیاده از صد در عنایت یکی از دوستان اقم در ایام
 بهار بر آن گریه رفته بود گلبنی دید پر از گلها خواست که برامی گلخانه بپوشد باره از آن بچیند
 چون گریه کردی که همراه داشت پر از گل تا کرد آن از جای نتوانست برود لاچار می آید
 کم کرد هنوز گران بود و رفته و رفته تمام انداخت هنوز یک گل باقی بود آن را هم افکند
 گران یافت که از گل آن عاجز آمد و در آن خود و نیز عجایب دیگر است که در این کتاب
 گویند و آنکه شجر میوه دار بسیار است ولی آنکه کسی متعهد شود میوه و هند آمار
 طعم آنها چندان لطافتی نمی باشد و چون آن میوه را بر بلخ رسانند نهایت خوش
 و خوشبوی گردند کوه آهن در دیار هند است و از آنکه آهنی سخت بحصول پیوندد
 که چون زخمی از آن بر کسی نشاند از موضع جراحت خون ترش نماید تا کسی را گمان
 شود که آنجایی را داغ کرده اند کوه انبار در اقصای عربست و این کوه سیچا
 جوی عظیم برین آید قریب هزار قنطره بر جویها بسته اند و با قوت سرخ و زرد و کبود
 از آنکه بحصول پیوندد جبل المر و ضه کوه بیت مبارک نزدیک بصره در اخیلا آمد
 که در آنکه روضه ایست از ریاض حبت در زمان خلافت حضرت فاروق اعظم
 رضی الله عنه اهل کتاب آنرا به هفتاد هزار دینار طلا خریداری کردند و مرضی الله تعالی
 عنه قبول نکرد و فرمود که روضه جنت در تصرف اهل اسلام اولیت و اول کسیست
 از مسلمانان و آنکه مدفون شد حاضر معاصری بود و گویند در آنکه گوشت آن خوش

بسیارند کسی متعرض آنها نمیشود کوه کوبان نزدیک بصنعا و فست
 و بر آن دو قصر است که یکس را به آنها نمیدانند و عقیده بعضی مردم آنکه آن دو قصر را
 از جواهر ساخته اند زیرا که در شب نایب درخشند و تابان اند کوه معظم کوه است
 و در زمین جنبه در آنجا ساجد و مواضع و اقصت و در آن کوه مقابرت که اجساد و کنگر
 در آن بوسیده گردیده و همچنین در ولایت قاین و در حدود جنگ تو نیز در مقابر مرده
 سالم اند و همچنین در بیابان منسوبه در حدود قهستان بعضی از کوه است بقا
 سیاه و شب در هوا طیران نمایند و زخم آنها ملک بود و در ترکستان کوه است
 و در آن کوه غار است که هر که در آن غار رود در ساعت بمیرد و از همه غریب تر آنکه هم
 در آن نواحی غار است که هر که از پیش آن بگذرد روح از بدنش مفارقت نماید
 و دیگر یکی از بلاد خط استوا کوه است و بر آن شماره از سنگ و بر آن غمخوردیم
 سنگ انجیری و در منقار ساخته اند و در آنحوالی درختان انجیر بسیار اند و مرغی
 بصورت آن مرغ سنگین پاپان و چون انجیر نچینه شوند هر روز از آنجا نوزان هر
 انجیر در منقار گرفته بیایند و در طغاری که آنجا است اندازند که متر صد انجیر
 آن انجیر را بخورد باقی را بفروشد مشهور است که این طلسم ساخته بلیاس فرزند
 است ذکر بعضی از غرایب عیون و آنها را علی سبیل الایجاز و الا
 بر خاطر دریا ملاحظه پاک بخوان روشن توانا بود که در جنوب زمین منقار
 بسیار است و البته در آن آب بود و با هوا که زیرا که خلاص حال است هرگاه بر هوا
 بروت غلبه کند هوا نیز آب گردد و پس اگر این آب را از محل دیگر دورسد و زمین

سخت و صلب نبود چون در آن موضع نکتی طلب خرد و هر چند و طریقه اشکافد و بدو رسد
 زمین ظاهر شود و چهاراتی که در زمین مجتس شده میخواهند که بیرون آیند بسبب
 جسم کوه نتوانند برآمد با الضرورة منعکس شده آب میگردند و نیلرهای که از
 آسمان نازل میشود بسبب صلابت کوه زمین آن را تشریب نتواند کرد و بالا میآید
 های کوه جمع شده بتدریج بسوی لشیب روان گردد و لهذا انهار و چشمه از کوه ظاهر
 میشود و قران مجید جا بجا ذکر چشمه و نهرو هستند نیز آمده و اگر زمین
 صلابت داشته باشد بعاجبت احتیاج پیدا کند چنانکه در قنوت و آبار سیاه
 آرد و اختلاف بقاع و تغییر و اویه با در عذومیت و لطافت آب و گرمی و تلخی و سردی
 آنرا اثری تمام است و ذکر بعضی چشمه بقایا میگردد شسته و بعضی از چشمهها
 غیر آب است که مذکور شد چشمه ارباب درین چشمه گیا بهیست که هر گاه کسی درین
 دران آید گویا در وی چید بپزند و نظر آب بشیر کند محکم تر گردد و چون لخط صبر کند
 شمایست بهان آب از وی جدا شود چشمه وراق آب او در غایت عوارضت چنان
 که کسی رو قعده واحدة با چشمه در آید اندام او بیوز و واگر بتدریج رود و شکر رساند بلکه
 آنرا شش لیز بود و گاهی و خانی از چشمه متصاعد گردد و شعلات سیخ و زرد و سبز از آن
 بیرون آید دیگر در کشتی بهیست مسمی بکو کرناک که آبش در غایت گرم
 و غلظت کردن دران و در بعضی مرض یعنی در خلط متعفن سوداویه استهبیاوه مانند دران
 القدر استی می رود که بیرون برآمدن فی باوری کسی که مشکلت دیدن در تحلیل
 سینه چشمه مشکوره برابر سپرست و ناراضی اندلس باو بود صغری اگر شکر برکت

آن نزول نماید همه را سیرب گرداند و نقصانی در آب آن نشود چشمند در نواحی اطراف
 بود اگر چوب اندازد در ساعت بسوزد چشمه موش بخورد و مصر بود در هر طوری و
 در آن ناحیه خاکبست که چون از آب چشمه گل شود موش مشکون کرد چشمه سیب دریا
 مغرب و پاره های نقره بوزن یکمقال در روید شود چشمه انگور در نواحی بلیق
 چون قدری از آن در پیم طاق خشک ریزند سبز شود چشمه درخت گونید از چشمه
 پایان کوههای طبرستان است و آب آن در غدیری جمع آید و در آن یکت سیرب
 در میان غدیر درختی بزرگ در سالی چهار ماه این درخت از نظر غایب شود و در
 از ظاهر است نوبتی یکی از ملوک آن درخت را میهنهای آهین استوار گردانید چون
 او آن غیبتش در رسیدن مسامیر بخت و شجر ناپید شد عوامی را بجهت تحقیق آن حال
 باب فرستاد بعد از مدتی باز آمد و گفت قریب هزار گز فرورفتیم بر حقیقت حال اطلاع
 نیافیم چشمه مغرب صندوقی منقش بر آن موضوع است هرگاه صندوق باشد
 از آبی که او آن مجتمه باشد بیاشامند شور شود اما قطراتی که از آن ترشح کند شیرین است
 بلین آب قصبات در سابق مزبور و سموم است و چون آب صندوق کم شود مردمان
 بدانجا آیند و مقدار طعام تریب نمایند هر کس را کفایت باشد از جرم و آن نام نوبت
 باز آب صندوق بسیار شود و تمام آن ناحیت را سیرب سازد چشمه سنگ در
 چهار از فرای و منخاست اگر زنبوری در آن افکند سنگی منقش شود و چشمه
 در ملک چین نزدیک بقصر فقور و آن آب لغایت شیرین و لطیف میباشد اما
 چون از آنجا که سنگ دور برند هر لایه و همی قائل گردند چشمه نقره آب آن

لکه بیدستون افغنی زیاد و نهایت صافی بود و گویند چون نهر آرم و رومی بگذرد و دیگر که
 بیرون آرنند یک هزار و یک باشد چشمه ویب در زمین قباقر است هرگاه آفتاب طلوع
 کند آب آن بطرف مغرب و آن شود یعنی از مغرب بازگشته بچنان مغرب جریان
 یابد و سبب آن معلوم نیست و دیگر ولایت آرم چشمه السیت که آب آن چنان بفتوحه
 که از مسافت بعید و از آنش توان شنید هر جانوریکه در آن چشمه افتد فی الحال بمیرد و
 خوردن آن آب اسهال قوی آرد و دیگر در مراغه دو چشمه است متصل بیکدیگر یکی
 آبی در نهایت عنایت و برروت و از یکی آبی در نهایت حرارت تر شرح نماید ذکر بعضی
 از آنها چون که بعضی از آنها در اوراق گذشته بتقریب مذکور شد و قدری از
 چند جوی که غریبی دارد و بقلم سیر نهر اطل ابتدایش از جبال آروس و بلغار و
 حدود شمالست و هفتاد و شش شعبه از آن نهر جدا گردد که مدار معیشت چندین شهر
 بان شعبات باشد و مع ذلک نقصانی در آب او پدید نیاید و نصف این دریا
 بسکون است و میان آن آب بحر فریق توان کرد و جدا اصلا بان آب در
 نیامیزد جوی اذربایجان آبی خوشگوار است و منبعش جبال آتولایت و در بحیر
 طبرستان رود و جدولی از او جدا شود و در زیر زمین نفوذ کند و سنگ مرمر گردد و نهر
 الذهب در زمین شام است و صفت آن گفتا ندهو نهر بیاع بالملین و اجره
 بالکلیل که از جدول آن بسیار فرار می آید و آن نهر چون باخورد در زمین نفوذ کند
 و سنگ شود و آب نهر الذهب هر چه ضیاع نشود جوی ارس از مشرق بمغرب جاری
 باشد و ابتدای آن از ولایت آرمینیه است و آبش نهایت سیر العریان و سلوک کشتی

و در آن متغیر بلکه متعذر است زیرا که برکناره آن سنگهای بسیار است بعضی مکتوف
 و بعضی مخفی و اینجوی سیمنت دارد هر چه از حیوانات در وی درآید سلامت بیرون
 رود نه موسیچر رود بزرگست نزدیک بصره و بر آن پلی عظیم است مانند و یک طاق
 که کمان آن یکصد گز است تمام از سنگ رخام هر قطعه سنگی اوه گز در پنج گز نه
 اندلس آبت است که کشتی در آن نتوان رفت و کناره آن آب تیکم در موضع بلند
 نهاده اند از مس خالص و بر چین وی نوشتند که یا بهما الرجل تجاوز می
 فأنک لم ترجع جوی حیجای بلایت آن از جبال چین باشد و اینجوی در غایت
 سامه است و اکثر اوقات کشتی را آفت رساند و مردم آبی در وی باشند و چون
 در کشتی روند از اموال آنها غافل چیزی در رابند و در آب غوطه زده بدروند
 جوی طبرستان بزرگ است نصفی سرد و گرم و در بحر طبریه ریزد و الله عالم آگاه
 نامی غریب الاحوال چاه توفیق در مغرب است و بخاری عظیم از آن منظر
 شود چنانکه اگر سنگ بزرگ در واقعند بیرون اندازند البته بقعر چاه رسد چاه
 زرق در زمین طبرستان است هر که آب آن خورد و بیعتل شود چاه ساسن بنجوشلوا
 وارد چون خشت خام چاه افکند آواز نامی میسب برآید و بعد از سه روز سکین باید
 چاه اصوات در خود وقت واقعت و هر که نزدیک آن چاه رود آواز نامی خیزد
 شنود و سخنان عجیب استماع کند بلغت تازی و ترکی و هندی و در وقت باران آن آواز
 ناقصان یابند و هر گاه باران آید باز ظاهر شوند چاه سنگا کد هر گاه کسی تهر آن گز
 سنگی مانند تیر بر رویش خورد و موجب آن را کس نماند چاه صمغ در دیار هند

چون آبش در طریقی گفتند اول حل نمایند بگذرانند نریانی نگردد و بغایت نافع و اگر تا آخر
 حوت بماند زهری قاتل گردد و چاه خوز در شهر خوز در میان حوضی است و بر سر آن
 یکی از مسخاوه اند و درین آن دو یک سوراخی کرده از آن سوراخ که بغایت تنگ است بمقتضای
 آب بیرون آید که جوی بزرگ میشود بعضی از هو شنندان گفته اند که این صورت از جمله طلب
 و الا شجر خوز از کثرت آب ویران میشد چاه سوزان در نواحی فارس است پیوسته در آنجا
 بخار است که اگر مرغ بر بالای آن چاه پرواز نماید بسوزد و دیگر از غریب صور معشر
 بشمار اول نوح بن عنق است عنق مادر نوح دختر آدم است علی السلام و او نیز خسته بنظم
 نوشته چنانکه در انگشتش سه گز طول داشت و در تفسیر کاذب منقولست که ارتفاع قامت نوح
 بن عنق بیست و سه هزار و سیصد و نود و نشت درعی بود در طوفان نوح که آب از سر آفتابین
 گویا با او نازل گشته است از انوی او تهاوز نکرده و چون موازی طول و عرض لشکری
 اسیرل کوهی بالای سر خود آورد و بعزمیت آنکه بیک دفعه موسویان را در زیر آن کوه پاره
 گرفته تا بدو ساز و جناب موسوی بحسب حی سماوی خصا برشتا ننگ در زد و او را از آنجا
 آورد و چون بر ساق پایش را چند سال بر روی رود نخل انداخته بودند و عبور و مرور
 در میان بر آن عبور بود و دیگر آنکه در حد و چین قومی هستند بشکل آدمی اما سوی آنها شکر
 و زینه است و انقوم از فرحتی بدیستی میزند و سناس بصورت آدمیت چنانکه در
 قطوب و سیر البنی و قصص الانبیا آورده که سناس نوم حیوانیت و ایشان را اوت
 خوانند شکلی زیبا دارند و اما طاق سینه میکنند و مردم ایشان را بگیرند و ایشان
 و خول کنند و از ایشان فرزند آرد اما لال میباشند و در ولایت مصر نوعی نوح است

که شباهت تمام با آدمی دارند و از این سناس گویند و بجهت برابر بوزینه است و با بر تهم
 اندیش موی است و دوم دارد و بخلاف این نوع بوزینه است و در حد مشرق دوم
 ندارد و موی بر اندیش بجاوت مردم است و در فم حروف شعری در سوره ^{۱۲۵} ^{۱۲۵} ^{۱۲۵} ^{۱۲۵}
 دو صد و پنجاه و هشت در این سرستقله پنج بوزینه دیده که دم نداشت بر طفل و تناله
 مینمود و اوراقهای چپش اگر بر سر کلاه بر سر گذاشته بودند و نزد حاکم امیر سر کلاه
 تو میگان بود و بعد از آن مردم و هشت نیکو و هر طرف میگریست بدان که
 که شعوری دارد و صاحب و رنگ شیدی آورده که سناس با بقاری بود مردم گو
 و نوعی از مردم است که بر یک پای میهند و دیگر در بلاد چین خانه است در آن مرده با
 چون درخت خرمات است و استخوان در هر گاه دست بروی زند او از طبل ظاهر گردد و
 دیگر در قریه انزلی ولایت قزوستان در زمان الحایتو خان و ختیر او در وقت بلوغ
 در روز گرفت بعد از چند روز آن بر جولیت از موضع مخصوص و بیرون آمد و بینه
 در بغداد و هم بطور آمده چنانکه گذشت دیگر یکی از کت بنظر آمده که حضرت
 نوبتی دندان کتانی یافتند بیست من وزن و دیگر در زمان سلطان بوسید
 خرنب مدی بود که در تمام اندام موی بسیار داشت مثل خرس آرایش آدمی سلیم
 مانند داشت سخنش مفهوم نمیشد و دیگر سیکر و دیگر ایسمان بن ثابت خراسانی
 که گفت زنی دیدم که اصلا دست شمش و با پی خیاطت سیکر و دیگر در ولایت
 قریه ایست در آنجا طایفه که هر گاه هر س از آن ریش بر آرد نصف ریش او سیاه
 و آنهمی سپید و دیگر نوبی در ایران ظاهر شد که وی دستهایش بر موی بود مانند

باشد چنانکه گشتی را از رفتن باز دارد چون اهل سفینه خون حیض آلوده بر میانند آن
 ماهی بلرزد و اگر زن حایضه در گشتی باشد همین خاصیت ظاهر گردد و دیگر در بعضی
 لذت‌های بسیار که طول آن یکصد و بیست گز است و عرض او بیست گز دیگر و
 بجز ماهی است که میبرد و در وقت طیران ماهی از او بزرگتر در عقبش دیده اند
 او را گرفته بخورد و دیگر در یکی از دریاهای بسیار که بر روی دریا در طیران
 باشند ناخورد را حیوان بگری که بر سطح آب دمان باز داشته باشد میسازد و در
 درمی آید و این حیوان آن ماهی فرود در سطح الغرایب مسطوره است که در هندوستان
 دریای است که گشتی کرده طول آنست در آن دریا حیوانات بسیار است انسان چون
 شب شود از آن ماهی بسیاری از آب بیرون آید و بر ساحل بجز ماهی بلایند و در قصر
 در میان ایشان زنان خوب صورت باشند و قبیله از آن زنان زنی بر موی از لشکر
 عاشق شده بود و چند دانه مراد بزرگ برای او آورده و در آنجا دیگر حیوانات
 نیز باشند بر غیر آدمی که از آن بیرون آید مردم آندید در شبهای مهتاب نزدیک
 آندید و در گوشه نشسته نظاره ایشان گرفته دیگر در شجره الهیه مذکور است
 که هر نامس نام جانوری در بعضی بجای است که از سرش تابان شبیه آدمی و از آن
 تا قدم مشاهده است و همواره از ایشان نعات دلاویز و فقرات شورانگیز مطابق
 قوانین موسیقی سر میزند که از باب این فن از استماع آن تعجب تمام میکنند و گاه باشد که
 از کمال آنداد بهوش گردند هر چند استخوان ماهی بر تبیع آن میانند بر او ای آن مانند
 ایشان قادر نتوانند شد دیگر صاحب جیب اسپر گوید که در هندوستان که سلطان

از زمان میزاجیال قبال همچو خان شبانی در کنار آب مویشتند بود بعضی مردم از آن خبر
 ماهی گرفتند که طولش یک دینم گز بود و سطریش نصف پایش برابر اعضای او نصف
 پایش بقدر قلمی و فک عقلی و غیره در آن مقتضی در اعضای او ظاهر نبود و جمله
 حیوانات آبی دیگر سلطان است که او را خرچنگ گویند از غرایب حالات آنکه چشم بر
 وارد در آن در سینه و سالی سه بوبت پوست افکنند و خانه او دور و دوری در خشکی دور
 در آب و فیک پوست افکنند در جانبی را مخم کرده و طرف خشکی باز گذاردند آنش تمام
 شود و دیگر آنکه خرچنگ بطریق آدمیان بدست خوردنی برداشته در دهان گذاردند
 و مانند سایر حیوانات در آن بر ماکولات ننهند گویند اگر سلطان را بر پشت مرده بایند
 علامت است باشد و زرع که در اغوک نیز گویند از گوش او باز کند از دهان زیر که
 در گوشت او پوستهای رفیق باشد و از هر وقت صبح کشاده گشته با در آن می خورد
 و آواز ایشان ظاهر میشود و اگر کسی را حلت یواسیر میخورد مقصد کرده باشد سینه
 و زرع از زنده در دهان فرورد از افعلت نجات یابد و هیچ تضرر نشود آنرا جوان بر
 غیر بالاشغال اندک بسیار نمود جی از آن بقلیم آید از آن جمله در ولایت مغرب حیوان است
 که چون آفتاب طلوع شود و صدی از وی متولد شود تا وقت غروب خوشیدند و
 باشد بعد از آن بمرد روز دیگر صباح از آن همان نور سینه و له متولد شود و در کجا
 خوب بدستور وفات یا پلازمال قوال و ماسل وقت آن حیوان برنجوب باشد و
 غریب حالات بعضی از حیوانات دهنده و چرنده و چبنده برینموا است که از رساله
 تصید و دیگر سائل فاضل قدسی با تمام نقل میشود شیر در میان و خوش

کردند و آنقدر با حیا گرفتند که صورت خواب بود و صدا و مطلقا بیدار نشده چون از خواب
 بکنند از خواب در آمد هر چند دست و پا زد و شور و شغافا و او را بر فیلان کوه پیکر با کرده
 لشکر با پیشانی آوردند از نظر گذراندند پادشاه از یو العجی نامی صنایع قاصد فیر
 عبت گرفته تفاعل با یکدیگر و نهند سنگه نمود گفت این دیو بچند ازنده گذارید با او را
 همچنین گذاشتند اما او چنگل زد و صغیر جهات بود و آخر میرد و رحمت بر او کرد بعضی
 از غریب امور که نقل است از حیوانات آبی و وحوش و طیور در بلاد
 البلدان مسطور است که در و دینل مصر که جانور است که در سایر بلاد و بلاد و بیجا نیست
 و ننگ و فرس البحر قوش جانور است بیات و زغ و لول و عرض او یک است
 و نقطه نامی کرده و ملون بر بدن دارد و در کمان سفید و مسازان در یا بغایت مردم را
 با شند برای او طعمه در آب اندازند تا بخورد آن مشغول گشته از قصد که کنی بگذرد
 ننگ جانور است که در اندامش بجز از یک سوراخ و انش است خوردن و
 آوردن و فضلا فکندن و از همان منقذ است مولانا سیف الدین احمد نقاشی در
 رساله الصید آورده که ننگ بصورت سوسمار است و در آن کشاور و در زبان دور
 و شصت دندان نیش و در فک اسفل و در میان هر دو دندان نیش او دندان خورد
 گوشت و بعضی گفته اند که ننگ ششمار و دندانست نیشی چهل تا یا چهل تا بیست
 جانور چون در دهان ننگ برود دندانهایش از یکدیگر گشته تنگ شود و صلا آن جانور را
 خلاصی نباشد و ننگ شیبه سنگ است آسن بروی ماکند و ننگ
 چارهای است و در دراز و رو گاه باشد که طول آن بدها گزسد و پهنایش

نهنگ را نتوان گشت مگر از زیر بغلش و او هر گاه خواهد حفت شود از ور یا بیرون آید و
 ماده را بر پشت خویش اندازد و تخم خشکی کند و از بچه گانش آنچه آب رود نهنگ شود
 و آنچه خشکی نماند سفت شود و چون شکم نهنگ از فضلات پر شود از آب بیرون آید
 و درین باز کند مرغی کوچک در دهن وی در آید آنچه در اندرون وی از فضلات
 باشد بخورد و بیرون آید و مرغی که چیرت بر سر مانند خار هر گاه نهنگ آن خود
 بر هر بند آن خار در کاش خلیده باز و آن یکشاید او بر دوسال هجر جانوست
 نگر و دلش مشابه گاو میش و دهنش مانند دندان خوک از دهنش بیرون جای
 رسته دندان دارد دندان برابر تخم مرغ و دست و پای چون شتر و لی گو ماه دارد
 و این شتر می کند و هر جانور که بیا بدلاک سازد و موت صلابت جسدش بر سر است
 که نوبتی در مصر نزار مر و سلخ خواستند که او را هلاک سازند ایشانرا نمیدنی باشد
 سگابی جانوست که از پوست او پوستین سازند و خایه های او که چند است
 بجهت نفوت باهید طولادارند گویند بعضی خایه ها از او کشیده او را با کفند بار دیگر اگر
 کسی قصد او کند هر دو پای را از هم کشاده نشان می دهد که این خایه ندارد مگر
 هر که نازان بود یا خایه خویش باشد او هم اسیر خایه خویش است تا بود و یا به خایه و
 بی و هر کس پیش اندر پی دیگر در عجایب البلدان مسطور است که نوبتی در ساحل
 دریای هرمنور مشاهده افتاد که جانوری ماهی صید کرده که مانند سپری کرد و چون
 دنبال در از بایک دشت و در میان شش دو چشم کشاده بود و در آن در شکم
 و در عین دیگر و نیز نوعی است از ماهی که از اجوت الحیض گویند و آن بسیار است

حسی او دندان زیرین نداشت و بخش مفهومی همیشه مردم میگفتند که مادرش با جنس جمع
 شد و این تخم غریب آورده و دیگر از عجایب البلدان مسطور است که بر ساحل
 محیط کوه سیت و بر آن کوه جمعی ساکن اند که دو چشم بر سینه دارند و بدستور سیار او میان
 روی ایشان نیز چشمه ناموجود اند و دیگر در تفسیر گاور از شافعی مرویست که ارمین چنین جای
 سال در شکم مادر مانده چون تولد یافت و نداشت تمام بر آرزو بود و دیگر در حمید لالی
 سه نصد و شانزده در سرات پسری تولد شد که چهار چشم و دو بینی و دو دمان داشت و
 در تافش و دندان رسته و پر پشت او پاره گوشتی مثل کومان نشود و همان سنه هر چهار
 یک شکم چهار فرزند آورد و یک پسری و سه دختر پس در ساعت فوت شد و دختران مادر
 ایشان نیز پس از چهار روز وفات یافتند و دیگر محمد صادق خان معمر مولف اقبال
 نامه شاهجهانی می آرد که در اول سال جلوس شد که یکبار روسی و هفت از وی قائل گشته به غیر
 رسید که در خانه میرزا حسین نام در کشمیر دختری متولد گشت روز هفتم زبان آمده گفت
 باید عظیم بر مردم شهنشانی است مردم شهنشانی بگویند که از تافش مالی خدا باز آمده
 تصدق و استغفار نمایند و دیگر در ۱۲۳۰ که یکبار روسی در ملک کشمیر از
 طفلی ضعیف الجنه و نحیف الاقدام متولد شد و آن پسری سیبوز و تاسین او بپارزه سالک
 سید نقد را غرور بود که در تن و توش طفل کیساله نبود و زبان او گنگ بوده اصلاً لب
 سخن شننا کرده روزی فقیری در خانه آن مادر و شده مادر آن طفل نزد او خواست
 در تار مالی بسیار کرد که این پسری زبان آید از سخافت نجانند باید فقیر گفت که فردا که
 علی اصباح دیگر زبان بجهت این طفل را در سیبوز نگاه کشمیر زبان و در یک پاره

نه کاغذی بوی داد که این را استخامیند از دندان اضر کرده عظم بود و می گویند که در مسجد از او غلغل و شو
 و لوله ریخت و آن طفل جامی مانده بسخن آمده که دیدن آغاز کرد و از گوشه مسجد از
 آنکهای بسیار که چنان غایت مهربان آو میان بودی بحال پیش پدر و مادر خود قدم آورد
 نیک کردی آن طفل یکبار دستک زنان از نظر غایب شدن را مشاهده آنحال
 ت طلسمی گشت چون با فافت آمد کسی استخامیند و از طفل مذکور و دیگر
 میان نشانی یافت اما چند شش در او این خود مشاهده کرد و برگرفت و در آن
 و دیگر چون محمد معظم بهادر شاه این عالمگیر با و پناه برادر خود اعظم شاه را نقل
 رسانیده بر تخت گورگانی نشست بعد چندی باراده استیصال نهال قبایل برادر دیگر
 شاهزاده کامنجش لطرف حیدرآباد و کهن سجرت آمد و او را نیز مقتول ساخت و
 آنجا خبر شورش پیدا سنگه که با نشین گرد و گونید سنگه بود از اخبار لاهور بسمع تباران
 رسید اعظم شاه باراده تبنیه و تادیب پیدا سنگه بالنگه نظر اثر در حرکت آمد و در
 طرح جرگه سکار کرده طی منازل می نمود و در سمت رود هر طرف امران سکار
 مشغول بود تا آنکه فتح الله خان بجهاد رهنه دو هزار سوار در دره کوهی رفت و در پیچ و
 بقامت خود بهناد و در ره طول و بهین قسم دست و پا و سایر اعضا بعضی طول
 برابر سرش مانند خرو قاشش چون آدمی راست هنوز دندان شیر خواره داشت و
 در خواب بود و خان مذکور یکسان خود حکم کرد که ریسمان تو بکشی آورده و عقده مان
 بیح و دست نموده در گلویش اندازند و بسخت تمام یکبار در هر دو دست و هر دو پا
 او قایم کرده مضبوطش بگیرند بیضه کس ریسمانهای بطرف محکم آورده دفعتاً واحد او را